

رابیندرانات تاگور

نیایش گیتا جلی

ترجمہ محمد تقی مقتدری



تاگور رابیندرانات، ۱۸۶۱-۱۹۴۱ م. Tagore, Rabindranath
 نیایش «گیتانجلی» / رابیندرانات تاگور: ترجمه محمدتقی مقتدری
 تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۶.

۲۴۲ ص.

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۱۶۴-۴ ISBN 978-600-405-164-4

Gitanjali: song offerings

عنوان اصلی

شعرهای بنگالی - قرن ۲۰ م. ترجمه شده از بنگالی.

Prose poems, Persiann--20th century--Translations
 Bangali from

مترجم: محمدتقی مقتدری - ۱۳۶۵

PK ۱۷۲۱۹۱۳۹۶

۸۹۱/۴۴۱۶



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم

دوشگاه: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۴۸

توزیع: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه همکف

تلفن گویا: ۷-۸۸۳۲۵۳۷۶ - ۸۸۱۰۴۴۳۷ - ۸۸۳۱۰۵۰۰ - ۸۸۳۱۰۷۰۰ - ۸۸۸۶۱۶۶۶

سایت اینترنتی: www.salesspublication.com

پست الکترونیک: salesspub@gmail.com ، info@salesspublication.com

■ نیایش «گیتانجلی»

● رابیندرانات تاگور ● ترجمه محمدتقی مقتدری ● ناشر: نشر ثالث

● مجموعه دین و عرفان

● چاپ اول: ۱۳۹۶ / ۱۱۰۰ نسخه

● لیتوگرافی: ثالث ● چاپ: سازمان چاپ احمدی ● صحافی: مینو

● کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

● شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۱۶۴-۴ ISBN 978-600-405-164-4

۹	 اهدا
۱۱	 دیباچه
۱۱	 یک خاطره
۲۰	 تاگور چه کسی بود؟
۲۶	 زندگی خانوادگی
۳۲	 دوران تحصیل و تحول
۴۳	 آثار تاگور
۵۰	 نمایشنامه‌ها
۴۶	 تاگور در پایتخت
۵۵	 تاگور و ایران
۶۳	 گیتا نعلی

۶۹	پایان کار
۷۳	بوزش
۷۵	نیایش (گیتا نجلی)

www.ketab.ir

دیباچه

یک خاطره

در عنفوان شباب و هنگامی که در شیراز دانش آموز دبیرستانی بودم خبر دادند که یک هیئت فرهنگی از هندوستان به ایران می آید. گفتند دکتر رابیندرانات تاگور آمده بالا. این کاروان فضل و هنر است. من نام تاگور فیلسوف و شاعر هندی را بسیار شنیده اما آثارش را نخوانده بودم. استنداری به اداره فرهنگ فارس و شهرداری شیراز قصد داشتند استقبالی برای آن مرد نامی بنمایند. دانش آموزان دبیرستان شاهپور مرا به نمایندگی خود تعیین کردند تا به پیشباز بروم و احساسات آنان را تبلیغ کنم. من جمعی از همشاگردان را برداشته، با دوچرخه راه استقبال پیش گرفتیم.

اواخر فروردین ماه ۱۳۱۱ خورشیدی بود. بهار شیراز طراوتی داشت که به راستی دل مرد مسافر را از وطنش برمی‌کند. شب پیش بارانی بهاری بر فراز جاده‌های خاکی آن‌روزی باریده و درختان پر شکوفه و سرسبز باغ‌های شیراز و نارون‌های تناور و درختان افرای پرسایه اطراف جاده پیچان گلشن به جنت را که به طرف بوشهر می‌رفت نزهت و صفای نغمه‌ای بخشیده بود.

تاگور در ۲۴ فروردین ۱۳۱۱ مطابق با ۱۳ آوریل ۱۹۶۳ با هواپیمایی به شهر آمده و به سایر اعضای هیئت همراهان خود ملحق شده و پس از روز اقامت در بوشهر همگی با اتومبیل عازم شیراز بودند تا بعداً به اصفهان و از آن‌جا به تهران بروند. وی رسماً از طرف وزارت فرهنگ دولت شاهنشاهی به پاس مقام بزرگ ادبی و فلسفی که داشت به امر رضا شاه پهلوی که نظر بر تقویت و توسعه مناسبات فرهنگی و معنوی با کشورها و ملت‌های آسیایی داشت دعوت شده و مهمان رسمی دولت بود. آقای دینشاه زردشتی که از بزرگان ارسیان هند بود نیز با وی همراه بود.

ما دسته دانش‌آموزان تا نزدیک باغ‌های جنت که حدوداً یک کیلومتر از شهر دور بود پیش رفته بودیم که طلایه مسافران فرارسید و تاگور وارد شد. ما را که دیدند پایین آمدند. بنده خیر مقدم گفته و دسته‌ای گل سرخ شیراز اهدا کردم. وی به ما

ابراز محبت بسیار کرد. از همان روز است که قیافه روحانی و جالب او را به خاطر دارم. قامتی افراخته و خدنگ داشت ولی فقط اندکی پشت وی از حد شانه‌ها خم گشته بود. اندامی متناسب داشت. چشمانش سیاه و نافذ و کنجکاو بود. موهای سرش بلند و به شکل گیسوان کافورگون بر شانه‌هایش برورخته با موهای سفید ریش و سبیل سیمگونش هماهنگی داشت. کلاهی ساده و نرم از مخمل مشکی بر سر گذاشته بود. لباس‌های کم‌رنگ بلندی بر تن کرده که تا پشت پا می‌رسید و با رسم او را بلندتر جلوه می‌داد. محجوب و متفکر می‌نمود. تا پنداشتم که زردشت به خاک پارس قدم گذاشته است. پس از حرکت از جنت به ارگ کریم‌خانی که مقر استاندار بود رفتند و شبی در آنجا پذیره شدند. اما دل آزاده بانی شانتی‌نیکتن در میان دیواره‌های سر به فلک کشیده ارگ به تنگ آمده خواستار تغییر محل شد و گفت: «من دوستدار صحرا و باغ و راغم و به شیراز آمده‌ام تا گل و بلبل و جویبار و سایه درختان و زیبایی‌های بهار این شهر مشهور را نظاره کنم و از مناظر طبیعت و مظاهر دلربای شهر شعری ادب بهره بگیرم و از تشریفات رسمی در عین حالی که نهات تشکر را دارم دلخوش نیستم.» لذا بنا به دعوت قبلی آقای میرزا محمد خلیل خلیلی که از بازرگانان مشهور و خوش ذوق می‌باشند به باغ خلیل آباد که از بوستان‌های مشهور و پر گل و

ریحان و سرسبز و دلفریب شیراز است نقل مکان کردند و در آن جا آقای علی اکبر خلیلی از طرف آقای خلیلی بزرگ با نهایت دقت به پذیرایی و مهمانداری همت گماشت و وسایل آسایش آن شاعر بلندپایه فراهم آورده شد. آقای سرهنگ عبدالله مجاب (ضیاء السلطان) که از افراد خاندان معروف و محترم شیراز و به حسن خلق و ادب دوستی ممتاز است و در آن روز به روان یکم و از طرف شهربانی کلانتر بخش یک سران بود. باوری و آجودانی تاگور گماشته شد و تا پایان اقامت وی در شیراز در مصاحبتش بود.

آقای خلدی به نگارنده گفت که موقع ناهار خوردن صدای هزاردستانی که بر سر ری شاخه گلی خوش رنگ نشسته می خواند به گوش رسید تا آنجا که داشت لقمه ای را به دهن می گذاشت از حرکت باز ماند و حتی نتوانست دست خود را حرکت بدهد که لقمه را به دهن بگذارد یا دست را فرود آورد به همان حال مبهوت و به شکل یک جسم بی روح بماند و به آواز دلفریب آن بلبل که گویا دریافته بود چه می بیند دارد گوش فرا داد و حضار را از این همه دلدادگی خود با طبیعت متحیر ساخت.

در همین باغ بود که سخن سرایان شیراز به خدمت تاگور رسیدند و مصاحبتی شیرین داشتند و آقای احمد حشمت زاده بالبدیهه این رباعی را به افتخار ورود تاگور سرود و به وی اهدا کرد:

از هند رسیده بلبل شیدایی

من می شنوم نغمه اش از هر جایی

بایست که تهنیت به او برگوید

هر جا که خزیده بلبل شیوایی

در اوقات فراغت رحیم قانونی که از نوازندگان مشهور فارس بود برای این مهمان بزرگوار قانون می نواخت و لذت دوره اقامت او را برید کرد.

روزی با وزیر تربت پر فیض حافظ و سعدی تعیین شد. با همراهان به راه افتاد. بر سر تربت خواجه که زیارتگاه رندان جهان است به احترام بایستاد. پیشنهاد شد فالی بزنند. تاگور استقبال کرد. کلمه را آوردند تاگور دیوان را از دست آقای مجاب گرفت و بوسید و بر دیده گذاشت و خود آن را گشود. در این حال به راستی مشهود بود که تاگور در عالمی دیگر سیر می کند و از خود بیخود است. راس فال غزل زیر آمد که خواندند و ترجمه کردند:

غلام نرگس مست تو تاجدارند

خراب بادۀ لعل تو هوشدارند

به زیر زلف دوتا چون گذر کنی بنگر

که از یمین و یسارت چه بی قرارانند

گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و ببین

که از تطاول زلفت چه سوگوارانند

نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس
 که عندلیب تو از هر طرف هزارانند
 ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز
 و گرنه عاشق و معشوق رازدارانند
 تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من
 پیاده می روم و هم رهان سوارانند
 به آب و می کده و چهره ارغوانی کن
 مرو به صومعه کانا سیه کارانند
 نصب بسات بهشت ای خداشناس برو
 نه مستحق کرامت گناه کارانند
 خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد
 نه به بستن کمند تو رستگارانند

آقای شیبانی کفیل استانداری در شعر چهارم کلمه هزار را به
 سنجش عددی ترجمه کرد ولی آقای جاب اظهار کرد که این
 واژه تعبیر بلبل است که هزارستان است و هر دم به لحنی
 جدید می خواند. تاگور از این تفسیر دوم خوشش آمد و در
 عین حال که از کشمکش ادبی این دو می خندید گفت: «بیراز
 سرزمین شعر است که پلیس آن هم شاعر مسلک است» اما به
 تاگور گفته شد که ترجمه اشعار خواجه مقدور نیست آن هم
 برای فیلسوف و شاعر بلندپایه ای چون تاگور. وی در پاسخ
 گفت: «فعلاً همین ترجمه تحت اللفظی کافی است بعدها
 خودم ترجمه تمام آن را می یابم.»

فالی هم برای امکان آزادی هند زدند که این غزل آمد:

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخور
 کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 این دل غم‌دیده حالش به شود دل بد مکن
 وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
 گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
 چتر گل بر سر کشی ای مرغ خوشخوان غم مخور
 دور نماند و گردو روزی بر سراد ما نرفت
 ائمه بکسان نباشد حال دوران غم مخور
 هان مشو نوید حزن و ماتم نه‌ای از سر غیب
 باشد اندک پاره بازی‌های پنهان غم مخور
 در بیابان گر به شوق کعبه جایی زد قدم
 سرزنش‌ها گر کند خسار مغیلان غم مخور
 حال ما در فرقت جانان و ابرام بتیغ
 جمله می‌داند خدای عالم آن غم مخور
 گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید
 هیچ راهی نیست کان را نیست پل آن غم مخور
 حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تن
 تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور
 این اشعار در تاگور خیلی اثر گذاشت و ما ساکت ایستاده از
 گفت و شنود معنوی تاگور و حافظ لذت می‌بردیم.
 طرف عصر بر سر آرامگاه حضرت شیخ شیراز رحمه‌الله

علیه حاضر گشته به ادب ایستاد و مدت ها به تفکر پرداخت. سپس در مجلس پذیرایی که از طرف شهرداری در سمت شمال باغ سعدیه فراهم آمده بود شرکت جست. آقای محمد علی شیبانی پیشکار دارایی که در غیاب تیمسار سرلشکر حبیب الله خان شیبانی کفیل استانداری فارس بود از وی پذیرایی کرد. تاگور سخنان ذیقیمتی برگفت و بعد دایمیت از بطق ها کردند و اشعاری در مدح مهمان گرامی از صرف شعری سخن سرای شیراز بر خوانده شد و عکسی گرفته شد. کسی به درخواست که بروند متصدی تشریفات پیش آمد و خواستش نزدی صرف بستنی توقف کنند. تاگور با تبسمی دعوت از را پذیرفت و دوباره بر جای نشست. خیلی رفتار ساده و بامحبتی داشت به همه حضار ابراز مهر می کرد. به راستی رویه او نشان می داد که مادی جهانی و با وسعت اندیشه است. به راستی من نمی توانم از حال او را که تاگور بر تربت حافظ و سعدی داشت از یاد ببرم. واقعاً یک عالم صفا و معنویت بود.

غروب بود تاگور به باغ خلیلی برگشت و به قرار قبلی آقای معجب برای نگارنده بیان می داشت بلافاصله سائیرینی خواسته بود تا اشعار حافظ را به اسماع بشنود. فوری رضاخان کمانچه را که استاد فن در کمانچه کشی بود حاضر آوردند. تاگور از آقای معجب خواسته بود که همان غزل فال

حافظ را بر خواند. در انجام درخواست او غزل به فارسی خوانده می شود و رضاخان کمانچه می نوازد و تاگور گوش فراداده مسحور می شود و حالت خلسه و صعودی به وی دست می دهد و مرتب اشک می ریخته و به قول آقای ضیاءالسلطان اشک مثل باران از دیدگان نافذش بر محاسن سفیدش فرو می ریخت تا غزل تمام شد و دست سحر رضاخان از نوازندگی باز ایستاد و کمانچه را بر زمین گذاشت. اما اگر هنر می گریست. لحظه ای بعد برخاست و چند نفس عمیق کشید و به فکر دادن پرداخت و حالتی روحانی یافته بود که غیر قابل توصیف می بود.

بنا بود دو روز در شیراز اقامت کند. اما چون از هوای شیراز و محیط پر صفایش انت بردی بود اظهار علاقه کرد که سه روز دیگر هم بماند و گفته بود که رداع با این محیط پر از مهر و دوری از نوای دلفریب بلبلان شیراز خوان باغی که اقامتگاهم هست کاری آسان نیست.

آقای خلیلی به نگارنده بیان داشت که تاگور به وی گفته بود: «کیفیت مدت شاعری تمام عمرم یک طرفه و این مدت کوتاه تفکرات شاعرانه در شیراز هم یک طرفه و سحرآمیز چه معنویت و روحانیتی در این سرزمین هست که مرا قلباً مجذوب کرده است.»

مردم شیراز از علاقه تاگور خیلی مشعوف شدند. روزی

که به سوی اصفهان حرکت می‌کرد جمع کثیری از وی بدرقه کردند و نسبت به وی ابراز احساسات نمودند.

تاگور در تخت جمشید نیز به دیدن آثار عظمت گذشته ایران پرداخت و بعد به سوی اصفهان عزیمت کرد.

تاگور در اصفهان و تهران نیز به نیکی پذیره شد و جلسات بزرگی برایش برپا کردند و در جراید از او تبجیل فراوان کردند و مقامات رسمی دولتی در بزرگداشت آن فیلسوف عالیمقدار نسبتی فرموده داشت نکردند.

تاگور چه کسی بود؟
به سال ۱۸۶۱ میلادی (۱۲۴۰ خورشیدی هجری) در ساعت ۶ بامداد روز ۷ مه (هفدهم اردیبهشت) در شهر کلکته در خانه جورانسکو^۱ در خانواده بهاری^۲ می‌زیندرانات تاگور که یکی از اعیان و رهبری روحانی و مورخ و ادیب عمومی بود فرزندی چشم به نور این جهان گشود که این بزرگواران تاگور نامیدند.

خانواده تاگور از ده قرن پیش در هند سابقه دارند و برهمنی به نام بهاتا نارایانا^۳ از کشور کانوج^۳ سرسلسله آنان است که در سال ۱۰۷۶ میلادی برحسب فرمان پادشاه کانوج

1. Joransco House

2. Bhata Narayana

3. Kanooj

به ریاست هیئت پنج نفری برهمنان به بنگاله اعزام شد تا آدیسورا^۱ شاه بنگاله را در مراسم قربانی مذهبی کمک کند و در اثر این مسافرت خانواده تاگور در بنگاله رحل اقامت افکندند و از همین خاندان بود که روحانیون و هنرمندان و متفکران و فلاسفه و نویسندگان متعددی پا به عرصه وجود گذاشتند.

یکی از افراد معروف این خانواده که پنچامن کوشاری^۲ نام داشت در سده هفدهم میلادی با پیرعلی مرزبان شهرستان جسور^۳ و نام در بنگاله جنوبی بر سر امور دینی اختلافی حاصل کرد. با عمری خورش موسوم به سوک دیو^۴ جلای شهر و دیار کرده به یک ده کده کوچک کنار رود گنگ به نام گویندپور^۵ مهاجرت کرد. در آن ده کده جمعی مردم فقیر و از طبقه پست هندو سکونت داشتند که با ماهیگیری روزگار می‌گذرانی‌دند و دیگر طبقات مردم با آنان حسرت و نشتر نداشتند لکن استقرار این خاندان برهمن و محترم آنان با و نشست و برخاست با آن مردم بومی و فقیر سبب مزیا و اسرام و محبت آن خاندان روحانی شد و مردم آنان را تهاکور^۶ سی بزرگ و سرور خواندند و این نام در آن خانواده علم شد و بعدها در

1. Adisura

2. Panchaman Kushari

3. Jessore

4. Sukh Dev

5. Guvindpur

6. Thakur

مجاورات و مکاتبات انگلیسی به شکل Tagore درآمد ک
برای این دوده روحانی و هنرور باقی ماند.

پنچامن تاگور در مسکن جدید خود آبادی بسیاری کرد
هنگامی که کمپانی هند شرقی به آن جا آمد و در اثر رفت و
آمد کشتی ها آن محل بندری آباد و بزرگ شد که امروز بندر
عظیم کلکته از آن به وجود آمده است. معامله با انگلیسی ها
بسیار رونق کار تاگور شد و تمکن بسیار فراهم آوردند. ثروت
این سادات در زمان پنچامن و تسلط کمپانی هند شرقی^۱
خیل هنگفت شاه بود و به دوارکانات رسید که پدربزرگ
تاگور است. به سال ۱۷۹۴ متولد شده بود. وی بر ثروت
خانوادگی افزون لکن نیلوی شاهانه زندگی می کرد. حتا گویند
که در حدود ۱۳۰ سال قبل که سفری به اروپا رفت قریب ۳۰
نفر منشی و آشپز و مستخدم همراه برد و مقادیر زیادی شال
کشمیر و کارهای هنری و ظریف هند برای هدیه به بزرگان
اروپا جزء اسباب سفرش بود. در آن سفر در لندن ملکه
ویکتوریا و در پاریس لویی فیلیپ پادشاه فرانسه او را به
حضور پذیرفتند. دوارکانات زندگی مجلل و عالی این دولت و
نخستین کسی بود که نایب السلطنه هند را در خانه شخصی
خود دعوت و پذیرایی کرد. به همین دلایل و به لحاظ نفوذ
معنوی و قدرت اقتصادی و سیاسی و موقعیت اجتماعی بود